



ابن مقفع بین ترجمه و تالیف و نمود وی در عصر عباسی

مریم محمود قیه‌بلاغی^۱، مرضیه آباد^۲

۱. دانشجوی دکتری، زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. (نویسنده مسؤول)^۱

۲. دانشیار، زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

چکیده

ابن مقفع دارای نژاد و تباری ایرانی می‌باشد که زبان عربی را نیز فراگرفته و بخشی از عمر خود را در سرزمین عربی و در میان عرب‌ها گذرانده و دارای آثار تالیفی و ترجمه‌ای می‌باشد؛ بدین گونه که شمار آثار ترجمه‌ای وی بیشتر از آثار تالیفی اش می‌باشد. در دوره‌ی اموی و عباسی زیسته ولی از نثر پردازان و مترجمان نامی دوره‌ی عباسی شناخته می‌شود و در حوزه‌ی انتقال فرهنگ ایرانی به جامعه عربی عباسی و ایجاد پیوند میان این دو جامعه و فرهنگ، نقشش در زمینه‌ی ترجمه بر تالیف و نویسندگی سنگینی می‌نماید تا جایی که به عنوان مترجم چیره دست این دوره و انتقال دهنده‌ی فرهنگ ایرانی به جامعه‌ی عربی شناخته شده و نقش نویسندگی وی به اندازه‌ی کم رونق می‌باشد که ای بسا در معرض فراموشی گرفته و از آن چشم‌پوشی می‌گردد. نگارندگان جستار حاضر سعی بر آن دارند که نمود ابن مقفع و نقشش را در عصر عباسی و جامعه نوپای عربی روشن ساخته و عوامل برانگیزاننده‌ی او که موجب توجه بیش‌ترش به ترجمه و آن هم از زبان پهلوی نسبت به تالیف و زبان‌های دیگر گشته را بیان نموده و دلایل منطقی هر کدام را بیان دارند و چرایی فعالیت بیش‌تر وی در دوره‌ی عباسی نسبت به دوران اموی روشن گردد. برآیند پایانی پژوهش بیانگر این می‌باشد؛ که تاثیر ابن مقفع در زندگی ادبی عصر عباسی غیرقابل انکار و حتی فراموشی می‌باشد، وی در دو زمینه‌ی تالیف و ترجمه فعالیت داشته و منتقل کننده فرهنگ ایرانی به فرهنگ عربی بوده ولی در زمینه‌ی ترجمه بسی پویاتر از تالیف ظاهر می‌شود و توجهش به ترجمه از پهلوی بیش‌تر از زبان‌های دیگر، دارای انگیزه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، شخصی، عاطفی، توانمندی زبانی و.... می‌باشد و پدیده‌ی ناگهانی و اتفاقی و همچنین پیوند میان ادبیات تطبیقی و ابن مقفع بیان شده و به عنوان طلایه دار این فن شناخته معرفی می‌شود.

کلیدواژگان: ابن مقفع، ترجمه، تالیف، عصر عباسی.

۱. مقدمه

۱.۱. تبیین مسأله

ابن مقفع نویسنده و مترجم مشهور دوره ی عباسی می باشد، اصالتی ایرانی دارد و در روستای گور فارس که همان فیروز آباد کنونی می باشد دیده به جهان گشوده و بردین زرتشت بوده بخشی از عمر خود را در ایران گذاراند، سپس در ایام نوجوانی همراه پدر به بصره رفته و با محیطی عربی آشنا شده و در دوره ی امویان هنوز بردین خود باقی مانده ولی با روی کار آمدن عباسیان به آنان پیوسته و سپس دینش را به اسلام تغییر داد، البته درباره ی تغییر دینش و انگیزه اش از آن اختلاف نظراتی وجود دارد که در اثنای پژوهش بیان شده اند و منابع بر دیدگاهی واحد اجماع ندارند. در دوره ی اموی و عباسی زیسته ولی فعالیت علمی و ادبی اش در دوره ی عباسی بیشتر بوده که می توان یکی از مهم ترین علت آن را توجه بستر خلفای عباسی به ادبا و عرصه علو و ادب دانست. در این پژوهش ابتدا به زندگی ابن مقفع نگاهی نسبتاً گذرا انداخته می شود و سپس آثار وی مورد کاوش قرار می گیرد که کدام ترجمه و تالیف و کدام باقی مانده از بین رفته و کدام از زبان پهلوی و از زبان دیگری باشد. و سپس عوامل برانگیزاننده ی ابن مقفع به سمت علم آموزی و توجه بیشترش به ترجمه و آن هم بیشتر از پهلوی به عربی مورد مطالعه قرار می گیرد و نویافته هایی به دست می آید.

۲.۱. پیشینه پژوهش

تا به اکنون درباره دوره ی عباسی و ابن مقفع پژوهش های فراوان و با موضوعات متفاوتی صورت گرفته که شمار آن ها در این چند سطر ناممکن می نماید ولی آنچه که ضرورت دارد بیان شود این است که؛ تا به اکنون با وجود فراوانی پژوهش های انجام پذیرفته در مورد عصر عباسی و شخصیت ابن مقفع پژوهشی با این عنوان و ماهیت و رویکرد و هدف انجام نپذیرفته، بنابراین انجام این جستار دوچندان ضروری می نماید چه علاوه بر خوانش اوضاع عصر عباسی، زندگی ابن مقفع، تاثیر ایرانیان در در عصر عباسی، آثار ابن مقفع نتایج جدیدی حاصل می شود؛ بدین گونه که ابن مقفع بین تالیف و ترجمه مورد خوانش واقع شود و این که گرایشش به هر دو یکسان است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ پس چرا بیشترین آوازه اش به ترجمه است و اگر حقیقت با واقعیت همخوانی دارد (به ترجمه بیش تر از تالیف توجه داشته) چرایی این پدیده چیست و چه عواملی در گرایش بیشتر به ترجمه و آن هم بیشتر از پهلوی به عربی تاثیر داشته اند؟! پاسخ گویی به این سوالات و انجام پژوهشی با این رویکرد همان وجه بکروپرداخته نشده است که تا به اکنون بنابر مطالعات نگارندگان بدان پرداخته نشده است و نگارندگان در صدد دستیابی به نویافته هایی در این زمینه می باشند.

۳.۱. پرسش بنیادین پژوهش

علت‌گرایش ابن‌مقفع به ترجمه بیشتر از تالیف و زبان پهلوی بیشتر از دیگر زبان‌ها چه می‌باشد؟

۴-۱. فرضیه پژوهش

– گرایش بیشتر ابن‌مقفع به ترجمه بیش‌تر از تالیف پدیده‌ای ناخودآگاه و اتفاقی و علت توجه بیش‌تر به ترجمه از زبان پهلوی صرفاً ایرانی و فارسی زبان بودن وی می‌باشد.

۵-۱. چارچوب نظری پژوهش

پژوهش حاضر دارای هشت محور می‌باشد که به ترتیب عبارتند از: ۱- زندگی‌نامه ابن‌مقفع. ۲- ابن‌مقفع و دو زبان فارسی و عربی و آموزگاران عربی‌اش. ۳- ابن‌مقفع و دینش. ۴- پایان‌زندگی ابن‌مقفع و حکایت‌های گوناگون درباره‌ی چگونگی مرگش. ۵- نمود ابن‌مقفع؛ ایرانی‌ای وطن دوست در محیطی عربی. ۶- آثار ابن‌مقفع. ۷- نگاهی بر آثار موجود وی. ۸- تسلط بر زبان فارسی.

۲- زندگی‌نامه ابن‌مقفع

«ابن‌مقفع ابومحمد عبدالله (۱۰۶-۱۴۲ق/۷۲۴-۷۵۹م) نویسنده بزرگ و مترجم آثار پهلوی به عربی، ابومحمد عبدالله روزبه بن دادویه معروف به ابن‌مقفع در روستای «جور» که امروزه «فیروزآباد» نامیده می‌شود و از توابع فارس است، به سال ۷۲۴ به دنیا آمد. چند سال نزد پدرش در فارس به فراگیری فرهنگ فارسی سپری کرد و دین زرتشتی را برگزید و از آداب و رسوم آن مذهب پیروی کرد تا اینکه در ایام جوانی به بصره سمسافرت کرد و در آنجا بود که به تقلید از عرب می‌نوشت در این شهر فرهنگ فارسی و عربی به همدگر پیوند خورده بود. چند سالی نگذشته بود که جوانی پخته عقل و آگاه به علوم و علم ادبی نیکو شد. آنگاه که شهرت و آوازه‌اش در همه جا منتشر شد زندگی نویسندگی‌اش را در حکومت بنی‌امیه آغاز کرد و در کرمان برای «عمر بن هبیره» و سپس برای «یزید بن عمر بن هبیره» به کتابت مشغول شد و بعد از انقلاب عباسی نزد والی اهواز «عیسی بن علی» و «منصور» به نویسندگی پرداخت و به دست او مسلمان شد.» (الفخوری، ۱۳۷۲: ۳۲۹ و ۳۳۰).

۲-۱. تغییر نام از «روزبه» به «ابن‌مقفع»

ابن‌مقفع ایرانی و نامش روزبه بوده ولی پس از این که پدرش در دیوان حجاج مشغول به کار شده و در نتیجه‌ی شکنجه‌ای از جانب حجاج به خاطر اختلاسی که در کارش انجام داد با آن مواجه شد دستش فلج و ناقص شده و به «مقفع» ملقب می‌گرد و نامش از دادویه – که نامی ایرانی است – به مقفع و نام پدرش از روزبه بن دادویه به ابن‌مقفع تغییر می‌یابد.

«مُقَفَّع» از ریشه‌ی مجرد قَفَعَ و به معنای «منقبض شدن، جمع شدن، ترنجیده شدن انگشتان» (آذرنوش، ۱۳۹۲: ۸۷۰) می‌باشد، این واژه از دیدگاه ساختار صرفی اسم مفعول از باب تفعیل ریشه‌ی مذکور – قَفَعَ – و به معنی کسی که دستش ناقص و ترنجیده شده، می‌باشد.

«ابن مقفع اصالت ایرانی داشت و روزبه پسر دادویه بود. پدرش اهل روستای جور در نزدیکی شیراز بود که بعد ها به بصره منتقل شد و در دوران حجاج در دیوان خراج مشغول به کار شد. در ضمن این کار مرتکب اختلاس شد. به همین دلیل حجاج او را مورد ضرب و شتم قرار داد؛ در نتیجه دستش فلج شد و لقب «مقفع» گرفت.» (ضیف ۱۳۹۶: ۱۰۹)

۲-۲. اسلام آوردن و تغییر نام از «روزبه» به «عبدالله» و کنیه از «ابو عمر» به «ابو محمد»

«ابن مقفع در بصره به خدمت خاندان عباسی یعنی آل علی ابن عبدالله عمادی خلیفه منصور در آمد و از میان آن خانوادگی به عیسی بن علی متمایل بود» (بلاذری، ۱۳۹۸: ۲۱۸). «هنگامی که دولت عباسی تشکیل شد، کتابت «عیسی بن علی» عموی منصور را به عهده گرفت و نزد او بود که تصمیم گرفت اسلام خود را اعلام کند.» (ضیف، پیشین: ۱۱۰).

و در مطالعه و خوانش تاریخ زندگی ابن مقفع درمی یابیم که فقط ده سال از زندگی اش را در عصر عباسی گذرانده و تا پایان دوره اموی و پیوستنش به دستگاه حکومت عباسی بر دین خود - زرتشتی - مانده ولی همین که بساط حکومت اموی به دست ایرانیان برچیده شده و عباسیان روی کار آمده اند، به همراه موالی دیگر به عباسیان پیوسته چه که می توان گفت شاهد ستم پادشاهان و امیران اموی بر موالی بدو و گو که قلبش آکنده از آتش کینه نسبت به امویان و عرب ها بوده است، پس از مدتی اسلام آورده و بعد از اسلام آوردنش نام و کنیه اش تغییر یافته و رنگ و روی اسلامی گرفته است:

«ابن مقفع نژاد ایرانی داشت. نام اصلی او روزبه پسر دادویه از مردم جور بود. بعضی نام اسلامی پدر او را مبارک ذکر کرده اند که ترجمه عربی روزبه است. پدرش زمانی که حجاج حاکم عراق بود به عنوان والی خراج فارس منصوب شد اما در کار اموال ناروایی کرد و حجاج او را شکنجه کرد. ابن مقفع تا زمانی که مسلمان نشده بود به روزبه معروف بود و کنیه او ابو عمرو بود و پس از تشرف به اسلام نام عبدالله و کنیه ابو محمد برگزید.» (بلاذری، پیشین).

«ابن مقفع تا پایان دوره ی اموی در آیین زرتشت بود و روزبه نام داشت؛ با پیروزی عباسیان به بصره هجرت کرد و در آنجا اسلام آورد و نامش به عبدالله تغییر یافت.» (آذرنوش و آذرخویی، ۱۳۷۰: ۶۶۲).

۳. ابن مقفع و دو زبان فارسی و عربی و آموزگاران عربی اش

ابن مقفع در دو زبان فارسی و عربی چیره دستی تمام داشت - علاوه بر آشنایی اش با زبان یونانی و هندی - همین ویژگی نه تنها بزرنگاهی شد برای این که در دوره ی خود مترجمی نامی و با آوازه و سرمشق و پیشوایی برای مترجمان و حتی نویسندگان معاصرو پسین خویش گردد بلکه نمونه والای فصاحت و بلاغت گشته و جایگاهی والا در دوره ی عباسی به خود اختصاص

داده و وازه و شهرتش صفحات فراوانی از تاریخ این دوره را ویژه ی خود سازد. از انجایی که ایرانی بود و پاسی از عمرش را در ایران گذرانده بود، مسلط بر زبان فارسی بوده است ولی در یادگیری زبان عربی عواملی از قبیل: ۱- تربیت به واسطه ی پدر و توجه پدرش بر تعلیم او، ۲- خدمت در خاندان اهتّم، ۳- رفت و آمد به مجالس ادبا به همراه پدر، ۴- القول، ۵- ابو الجاموس موثر بوده. «به نظر می رسد پدر به تربیت او همت گمارد و او زبان عربی را فراگرفت، و خدمت آنان در خاندان اهتّم» که از گذشته ها به فصاحت مشهور بودند، در این جهت به او کمک کرد» ضیف، پیشین: ۱۰۹).

«روزبه در جور یا گور فارسی که همان فیروز آباد فارس بود متولد شد، همراه پدر به بصره رفت و مورد تربیت پدر واقع شد و پدرش او را در مجالس بزرگان و ادبا می برد و سپس دو مرد بدوی عرب به نام های ابوالقول و ابو الجاموس که از فصای عرب بودند و پیوسته به بصره می رفتند را به آموزش او گمارد.» (اقبال آشتیانی، ۱۹۲۶: ۱۰-۱۱).

۴. ابن مقفع و دینش

همان گونه که گذشت ابن مقفع ایرانی الاصل و برآیین زرتشتی بوده و پس از هجرت به بصره و در دوره ی امویان و حتی اوایل پیوستنش به عباسیان نیز برآیین خود مانده ولی اندکی بعد به اسلام گراییده و مسلمان شده است ولی که درباره ی اسلام آوردن ابن مقفع و چرایی اش و اخلاص در اسلامش - به مصلحت اجتماعی و شرایط موجود زمان و به نفع خویش بوده یا از سر اخلاص؟! - آراء چندان متفاوتی وجود دارد که هر کدام حکایت از دیدگاهی متفاوت دارند، البته ناگفته نماند که در این باب هم که مانوی بوده یا مزدک یا زرتشت دیدگاه های ناهمسانی وجود دارند: «درباره ی مذهب او اختلاف نظر وجود دارد. برخی او را پیرو دین مانی و برخی دیگر پیرو مزدک دانسته اند. قدر مسلم آن است که وی بر دین پدرش و زرتشتی بوده است.» (فائزی، ۱۳۲۹: ۱۴۱). - ابوالفرج به نقل از جاحظ بیان می دارد: «ابن مقفع، مطیع ابن عباس و یحیی بن زیاد کانوا یُتهمون فی دینهم» (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۸: ۵۶): [ابن مقفع، مطیع ابن عباس و یحیی بن زیاد در دین خود متهم بودند].

- «گروهی اسلام آوردنش را از روی مصلحت می دانند» (زیات، د. تا: ۲۱۲).

- و برخی عدم وجود احادیث معصومین و آیات قرآن و در یک کلمه هر آنچه صبغه ی اسلامی دارد را مبنی بر زندقه بودن وی میگذارند: «از نکات قابل تأمل این است که آثار فرهنگ اسلامی چون آیات قرآن، احادیث معصومین و حتی اشعار عرب در آثار او دیده نمی شود.» (عبود، ۱۹۶۰: ۲۱۲). عبود در ادامه بحثش نیز بر این باور است که ابن مقفع در کتاب هایش از فرهنگ ایرانی بهره برده است و تاثیر فرهنگ عربی در آن کم است و اشاره نکردن به آیات و روایات را در کتب وی، از نشانه های توجه به فرهنگ ایرانی و تحول در نثر فنی می داند.

– از مهدی عباسی نقل شده: «ماوجدت کتاب زندقة قُطَّ إلا وأصله من ابن مقفع» (ضیف، ۱۴۲۷، ج ۳: ۵۰۹). [کتابی در زندقه ندیدم مگر این که اصل آن از ابن مقفع است].

۵. پایان زندگی ابن مقفع و حکایت‌های گوناگون درباره‌ی چگونگی مرگش

درباره‌ی پایان زندگی ابن مقفع و کشته شدنش نیز درست همانند وضعیت اسلامش با دیگرگونی در حکایت‌های تاریخی رویاروی می‌شویم که حاکی از عوامل گوناگونی در پایان و سرآمد مسیر زندگی وی هستند که می‌توان در عوامل انسانی و دینی – عقدیتی؛ اتهام به زندقه و خود عاملی (مسموم کردن خویش) خلاصه کرد:

۱: ماجرای سفیان: «سفیان به قصد حکومت شاپورآمد در مقابل مسیح بن حواری با نیرنگ ابن مقفع که دبیر مسیح بود شکست خورد وگریخت وکینه ابن مقفع را به دل داشت تا در فرصتی مناسب و به دستورمنصور ابن مقفع را کشت.» (به تلخیص از جهشیاری، ۱۳۵۷: ۷۲).

۲: فرزندان علی ابن عبدالعباس. «ابن اثیر، ۱۳۷۴: ۴۶۴ – ۴۶۸ – با تلخیص زیاد- / جهشیاری: همان». ۳- زندقه: چه که – همانگونه که گذشت – متهم به زندقه بود.

۴- مسموم یا خفه کردن خود: «روایتی دیگر این است که ابن مقفع وقتی به دست سفیان اسیر شد خود را مسموم یا خفه کرد» (جهشیاری، پیشین: ۶۷).

۶- نمود ابن مقفع: ایرانی‌ای وطن دوست در محیطی عربی

عبد الله ابن مقفع از مترجمان صاحب آوازه‌ی ایرانی دوره‌ی امویان است که توانست کتاب‌های فراوانی را به عربی ترجمه نماید و دریچه‌های زبان و ادبیات عربی را بر دشت‌های وسیع علم و دانش در زمینه‌های گوناگون بگشاید به گونه‌ای که کفه‌ی موضوعات اخلاقی و کشورداری (سیاست حکومت) و ترجمه از زبان فارسی بر دیگر موضوعات و زبان‌ها سنگینی دارد، وی کاملاً به زبان فارسی و امور سیاستی و اداره‌ی کشور حکومت ساسانی و قوانین آنان آگاه بود و از طریق ترجمه بر آن بود که این مفاهیم را به محیط عربی منتقل کرده و از طرفی نیز در پایداری این آثار فارسی و گسترده‌سازی گستره‌اش گامی بلند بردارد و در راه رسیدن به این مهم، شخصیت کوشا و علم دوست و باهوشی و ذکاوتش هرچه بشتر یاریگرش بوده است:

– ابن سلام در مورد وی می‌گوید: «سمعت مشایخانا يقولون: لم یکن للعرب بعدالصحابه أذکی من الخلیل بن احمدولا أجمع ولا کان فی العجم أذکی من ابن مقفع» (ضیف، پیشین: ۵۱۱) [شنیدم که مشایخمان می‌گفتند: هیچ کس مانند خلیل بن احمد و ابن مقفع اقدام به جمع‌آوری فرهنگ و ادب نکرده و بعد از صحابه، عرب و عجم زیرک‌تر از این دو به خود ندیده است].

«ابن مقفع برادب و تفکر جهان اسلام حق بزرگی دارد» (فاخوری، ۱۹۸۷: ۳۶۱). و برخی از افراد دیگر وی را قهرمان ادبی ایرانیان معرفی نموده اند: «إذا كان أبو مسلم الخراساني يعتبر البطل السياسي للفرس... فإنه ينبغي لأبن مقفع أن يعتبر البطل الأدبي للفرس» (خلیل زخریا، ۱۹۹۶: ۵۹) [اگر ابومسلم خراسانی قهرمان سیاسی فارسی زبانان است پس سزاوار است که ابن مقفع را قهرمان ادبی آنان به حساب آوریم].

«نقل کتب پهلوی به عربی یکی از عوامل تحریک و تقویت عاطفه‌ی وطنی در میان ایرانیان به طور عموم و ایرانیان مسلمان به طور خاص بود. این امر در میان مردم از طرف دادگشاسب معروف به ابن مقفع از مردم شهر جور شروع شد، نقل این کتب برای این بود که مرتبه ایرانیان را در ادب و تاریخ و حکمت و علم نشان دهد و افتخارات سیاسی و بزرگی شاهان و جلال و شکوه و تدبیر ملک داری ایشان را باز نماید.» (صدیقی، ۱۳۷۲: ۹۲ و ۹۳).

حسینعلی ممتحن در کتابش «نهضت شعوبیه»، ابن مقفع را «ادیب، پارسی نژاد و دانشمند بزرگ ایرانی» معرفی می کند. (ممتحن، ۱۳۶۸: ۲۲۲).

«ابن مقفع از ایرانیان مانوی مذهب و بس علاقه مند به ایران است که در زنده نگه داشتن آثار ادبی و تاریخی ایران قدیم بسیار تلاش کرده است» (مینوی، ۱۳۱۱: ۳۸ و ۳۹).

«ابن مقفع شخصیتی ایرانی و منقل کننده ی فرهنگ ایرانی می باشد» (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۷۵ و ۷۸).

۷- آثار ابن مقفع

در منابع موجود بیش تر از ۱۵ اثر از اب مقفع گزارش شده که جز دو یا سه شمار از آن ها، بقیه ترجمه - و بیشتر از پهلوی - به عربی می باشد. متن عربی برخی از این آثار موجود می باشد ولی از برخی تنها ترجمه فارسی باقی مانده است، و شماری از آن ها نیز هم عربی و هم فارسی آن ها مفقود است.

۷-۱. آثار موجود

۱- کلیله و دمنه (دراصل، هندی)	۷- نامه تنسر
۲- الادب الصغير	۸- حکم لابن مقفع یا کتاب الادب
۳- الادب الكبير	۹- الأدب الوجيز للولد الصغير (تألیف؛ اختلاف نظر)
۴- الدرّة اليتيمّة والجوهرّة الثمينّة فی الادب	۱۰- کتاب التاج فی سيرة أنوشیروان
۵- اليتيمیة فی الرسائل یا تجمید لابن مقفع (تألیف)	۱۱- المنطق (در اصل، یونان)
۶- الرسالة فی الصحابة (تألیف)	

۲-۷. آثار مفقود

۱- کتاب مزدک	۶- رد بر قرآن
۲- خدای نامه	۷- القصيدة فی الشهور الرومية وشرحها
۳- آیین نامه	۸- ربع الدنيا
۴- بنکش (پیکار)	۹- طب
۵- سکیسران یا سکیکین	

۸ — نگاهی بر آثار موجود وی

۸ — ۱. «کلیله و دمنه»: «آموزش اخلاق سیاسی، اجتماعی و تهذیب نفس به زبان تمثیل است. این اثر هم تحریر و هم حکایت است، هم تفهیم حکمت و هم ایضاح موعظت.» (ابن مقفع، ۱۴۰۹: ۲۳). کلیله و دمنه نام دو شغال می باشد بنابراین این اثر را می توان در زمره ی ادبیات تمثیلی قرار داد چه که حکایت های تاریخی از زیان حیوانات می باشد که یکی از شیوه های مؤثر پند و اندرز و به گونه ای غیر مستقیم به شمار می آید. و این کتاب از اصل هندی در روزگار ساسانیان به فارسی میانه ترجمه گردیده و مبتنی بر چند اثر هندی می باشد که مهم ترین این آثار « پنجه تنتره» [به زبان سانسکریت یعنی پنج فصل] می باشد. و نام پهلوی اثر کلیلگ و دمنگ بود، و نسخه ی پهلوی آن اینک در دست نیست. و ابن مقفع در دوران خلافت عباسیان آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد. و غفرانی خراسانی در این باره بر این دیدگاه است که: «پس از ترجمه ی کلیله و دمنه به وسیله ی ابن مقفع تحولی اصولی در فن قصه نویسی به زبان حیوانات در ادبیات عرب رخ داد. این روش برای ارائه ی هنرمندان، راهنمایی های اخلاقی و اجتماعی و گستردن اندیشه های سیاسی و تبیین برخی از آرای فلسفی مورد توجه همگان قرار گرفت.» (غفرانی خراسانی، ۱۹۶۵: ۲۱). «ترجمه ای از این اثر به زبان سریانی امروزه در دسترس می باشد. در عصر ساسانی در دوران سلطنت خسرو انوشیر و ان (۵۷۹-۵۳۱ م) توسط برزویه طبیب از سانسکریت به پهلوی ترجمه شد.» (کریستن، ۱۳۷۸: ۱۰۵).

و اما انگیزه ابن مقفع از ترجمه ی کلیله و دمنه: «وی به ادبیات تمثیلی پناه برد و در آن میان کلیله و دمنه را ترجمه نموده تا سستی های منصور عباسی را از بین ببرد و انتظار داشت که خلیفه کتاب را بخواند و بدین وسیله از راه منحرف خویش باز گردد و مردم با خواندن این کتاب برخلیفه خشم آورند. هر چند ظاهر کتاب شوخی و سرگرمی است» (الحوفی، ۱۹۶۸: ۱۸۴).

«با ترجمه کلیله و دمنه و امثال آن فرهنگ های گوناگون از جمله فرهنگ ایران به عربی رسوخ کرد به طوری که بیش از فلسفه از آن لذت بردند و علت این امر آن بود که پندها به فرهنگ مردم نزدیک تر و به ضرب المثل های رایج آنان در بین آن ها مشابه تر بود.» (امین، بی تا: ۱۸۹).

۲-۸. «الأدب الصغير»: رساله‌ای کوچک و حاوی احکامی است از امثال و حکم، اخلاق سیاسی فردی. این اثر هم بنابر تصحیح ابن مقفع «به قصد ترویج اخلاق تنظیم شده است» (ابن مقفع، پیشین: ۲۸۵).

۳-۸. «الأدب الكبير»: از الأدب الصغير بیشتر و مفصل‌تر و در موضوعات، اخلاق فردی، اجتماعی و سیاسی است، پس از مقدمه‌اش در قسمت نخست، بابی در رابطه با پادشاه و ارتباط اخلاقی وی با رعیت و مردم و بابی نیز در درباره‌ی اخلاق اطرافیان پادشاه دارد. و قسمت دومش «باب الصديق» درباره‌ی اصول اخلاقی رعایا و دوستان با یکدیگر است.

۴-۸. «الدرة اليتيمة والجوهرة الثمينة في الأدب»: رساله‌ای کوتاه است که بیش‌تر دربردارنده‌ی شرح و تحلیل اخلاق سیاسی و وصف آن می‌باشد تا پند و اندرز.

۵-۸. «اليتيمة في الرسائل يا تجميد لابن مقفع»: شامل ۱۷ نامه کوتاه (تالیفی) از ابن مقفع به نزدیکان، وابستگان و اطرافیان می‌باشد. تعلقات درونی و شخصی، اصول رفتاری و خلق و خوی شخصی ابن مقفع و به ویژه مردم‌داری و توجه‌اش به دیگران در این اثر به خوبی آشکار است. ۶-۸. «الرسالة في الصحابة»: در زمینه آسیب‌شناسی و اصلاح ساختار سیاسی و حکومتی خلافت منصور، خلیفه عباسی است. می‌توان گفت به خوبی بیانگر اندیشه سیاسی ابن مقفع می‌باشد و جنبه‌ی نقدی و انتقادی و اصلاح‌طلبی در آن نمودار گشته است.

۷-۸. «نامه تنسر»: یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخی مربوط به حکومت ساسانی و دربردارنده‌ی موضوعات اخلاقی و سیاسی و تاریخی می‌باشد که هربد اعظم اردشیر بابک به گشنسب، شاهزاده‌ی طبرستان نویسنده آن است که از این طریق نقدی که گشنسب برانشیروان وارد ساخته بود را پاسخ داده است.

۸- «حکم لابن مقفع یا کتاب الادب»: رساله‌ای در نهایت اختصار و کوتاهی ولی در غایت اهمیت می‌باشد که دارای کلمات قصار اخلاقی و حکمی در اخلاق درون شخصی و سیاسی می‌باشد.

۹-۸. «الأدب الوجيز للولد الصغير»: حاوی ۵۰ بند نصیحت و مواعظ اخلاقی ابن مقفع به فرزند خویش است. متن عربی آن در دست نیست، اما خواجه نصیر الدین طوسی ترجمه فارسی آن را با اندکی دخل و تصرف به جای گذاشته است. «آذرنوش و زریاب، ۱۳۷۰: ۶۶۲-۶۶۶». البته در انتصاب این اثر به ابن مقفع اختلاف نظر وجود دارد و در برخی منابع کلمات ابهام و شک آمیز از انتصابش به وی سخن رفته است؛ «.... اگر از ابن مقفع باشد....» (سینغ سندها، ۱۹۵۶: ۱۵۱).

۱۰-۸. «التاج فی سيرة انوشیروان»: تنها قسمت هایی از آن باقی مانده استف دارای دو بخش می باشد؛ بخش اول درحوزه ی سیاست با رویکرد اخلاق توصیفی است که شرح وقایع روزگار سلطنت انوشیروان را از زبان خود انوشیروان بیان می کند و بخش دوم خطابه ای از انوشیروان به مردم خویش است که پند و اندرزهایی اخلاقی چه فردی و چه سیاسی اجتماعی می باشد.

۱۱-۸. «المنطق»: این اثر اثری ترجمه ای از ابن مقفع می باشد که ترجمه ای عربی از منطق ارسطو می باشد بنابراین اصل اثر، اثری یونانی می باشد و موضوع آن همانگونه که دال بر مدلول دلالت دارد در زمینه منطق و فلسفه می باشد.

پس از پرداختن به آثار ابن مقفع نکته ای اندیشه را بسیار به خود مشغول می دارد این است که شمار آثار ابن مقفع در زمینه ی ترجمه بیش تر از تالیف هست به گونه ای که دو یا سه - البته با اختلاف نظر- اثر از کل آثار به تالیف وی به شمار می رود و بقیه هرچه هست ترجمه هست بدان گونه که در تاریخ عصرعباسی نیز شهرت ابن مقفع به ترجمه است نه به نویسندگی و بخش اعظم ترجمه هایش نیز از زبان پهلوی می باشد. بنابراین سوالاتی چند اندیشه را به خود جلب می نماید که در سرآغاز پژوهش بیان شدند و پژوهش حاضر در پی پاسخ گویی به آن ها می باشد. پس اینک به بررسی همان عواملی پرداخته می شود که باعث شدند ابن مقفع شهسوار و یکه تاز میدان ترجمه عصر عباسی و به بیان ویژه ترجمه از پهلوی به عربی گردد.

۹-۱. عوامل زمینه ساز علم دوستی ابن مقفع «شهسوار و یکه تاز میدان ترجمه در دوره ی عباسی» به هنگام مطالعه ی تاریخ دوره ی عباسی و زندگی ابن مقفع در این دوره و با ژرف نگری در این دوره به خوبی در میابیم که عوامل گوناگونی راه پیشرفت را برای ابن مقفع هموار ساخته و تاثیر بسزایی داشته اند که هرکدام به مثابه ی فرصتی مناسب این مترجم نامی را در رسیدن جایگاهی یاریگر بوده اند که بتوان گف بی شک وی شهسوار میدان ترجمه منشور در دوره عباسی و به ویژه از زبان فارسی می باشد. از دیدگاه نگارندگان جستار حاضر این عوامل از این دست می باشند:

۹-۱. تسلط بر زبان فارسی

روشن است که ابن مقفع اصالتی ایرانی داشته و تا ایام نوجوانی خویش در ایران می زیسته و در این ایام به مرحله ی اتقان ربان فارسی - به عنوان زبان مادری اش - رسیده بوده است و این ویژگی و توانایی در زندگی ترجمه ای درخشیدن گرفته در فهم متون و کتب فارسی و ترجمه از فارسی و انتقال فرهنگ ایرانی به دنیای عربی عباسی نقش مهمی ایفا نموده است.

۹-۲. تسلط بر زبان عربی

باین که ابن مقفع عرب زبان نبوده و همه منابع هم بر آن اتفاق نظر دارند ولی بعد چنان در زبان عربی توانا گشته که نه تنها نگاشته‌ها ترجمه‌هایش به عربی دارای ضعف نمی‌باشد بلکه از منظر گاه فصاحت و شیوایی و رسایی سخن در دوره‌ی خود زبانزد عام و خاص گشته است. و تسلط بر دوزبان ترجمه‌های فراوان و پیوند فرهنگی میان دو زبان را به بار آورده است.

۳-۹. پدرش و شغل وی و اهتمامش به پسر

نقش پدرش رامی توان دست کم از دو جهت مفید فایده دانست: - شغلش: که در دیوان مشغول به کار بود و در متأثر شدن ابن مقفع از زبان عربی بی فایده نبوده است. - اهتمامش به فرزندش: به علاوه بر اینکه خود به تربیت و علم‌آموزی و تعلیم وی اهمیت داشته به تعیین معلماتی برای تعلیم فرزند نیز بی توجه نبوده. که همی این عوامل در علم دوستی و عربی‌آموزی فرزند موثر واقع شد.

۴-۹. تغییرات سیاسی

در دوره‌ی حکومت امویان امرا و خلفا بیشتر به فکر فتوحات بوده و به لحاظ سیاسی و فتوحاتی فعال بوده‌اند و برای این زمینه اهتمام و حتی اموال و نیروی فراوانی صرف می‌کرده‌اند و مشغولیتشان به جنگ‌ها و اوضاع سیاسی آن‌ها را پرداختن به حوزه‌ی علمی و ادبی باز می‌داشته و چندان توجهی به ادبا و استحکام پایه‌های علم و ادبی جامعه نداشته‌اند ولی با تغییر با برچیده شدن بساط حکومت امویان و روی کار آمدن عباسیان، از این حیث وضع موجود کاملاً دیگرگون شده، چه که در دوره‌ی عباسیان حاکمان توجه ویژه‌ای به حوزه‌ی علم و ادبیات و علما و ادبا مبذول داشته‌اند، بنابراین این تغییر سیاسی و حکومتی زمینه را برای پیشرفت علمی افراد هر چه بیش‌تر از گذشته فراهم می‌آورد و ابن مقفع نیز به عنوان فردی از ادبای معاصر این حکومت از این وضع موجود نهایت بهره را برده، ادیبی که بی توجهی حاکمان گذشته را نیز چشیده بود.

«پس از سقوط دولت اموی در سال ۱۳۲ هـ و روی کار آمدن دولت عباسی به دست ایرانیان، نژاد ایرانی در همه‌ی شئون خلافت نفوذ کردند و به ترویج علوم و فنون پرداختند. خلفا به ترجمه‌ی کتب بها دادند و تحت تاثیر محیط ایرانی قرار گرفتند» (حقیقت، ۱۳۵۵: ۴۱۷ و ۴۱۸).

۵-۹. ایرانیان و جایگاهشان در حکومت عباسی

نقش ایرانیان در برپایی حکومت عباسی و سپس در ادامه حیات این دوره، حضور ایرانیان در آن غیر قابل چشم‌پوشی می‌باشد چه که در دوره‌ی عباسی اولین پدیده‌ای که بیشتر از دیگر پدیده‌ها دیده و اندیشه را به خود جلب می‌نماید حضور ایرانیان در این دوره و تاثیر آنان بر این

حکومت و عصر می باشد که منحصر به یک زمینه ی مشخصی نمی شده بلکه از زمینه ی سیاسی و امور حکومتی و کشورداری گرفته تا ساختار و شکل ظاهری شهرها، پوشش روزمره مرده و تزیینات زندگی، و دیگر امور معیشتی. چه حکومت امویان به دست ایرانیان برانداخته شده و این حکومت به کمک آنان روی کار آمده بودند درواقع می توان گفت خلفای این حکومت دست نشاندگان ساسانیان ایرانی بودند بنابراین در حکومت عباسی جایگاهی در خور داشتند و از آنجایی که دارای امور حکومتی و کشورداری سازمان یافته ای نیز بودند حکومتی عربی هرچه بیشتر به آنان نیازمند بود که همه ی این ها در پیشرفت ابن مقفع به عنوان یک ایرانی و همواری سازی راه پیشرفت و توجهش به میراث فرهنگی زبان و کشور خویش - ایران - مؤثر واقع شد تا جایی که می توان گفت، کوشش بی دریغ ایرانیان، زمینه را برای جهش علمی و شکوفایی دوباره ی جامعه ی اسلامی فراهم ساخت. و مترجمان ایرانی از طریق ترجمه و انتقال اندیشه های خود توانستند بر فرهنگ و ادب عربی، بیش از هر فرهنگ دیگر تاثیر گذارند و در این زمینه با دیگاه برخی صاحب نظران رویاروی می شویم:

- «ایرانیان به فارسی فکر می کردند و به عربی می نوشتند» (همایی، ۱۳۷۰: ۲۰).

- «یکی از مهم ترین این دانشمندان که مهر میهن را دل می پروراند و با شوق به ترجمه پرداخت، ابن مقفع است». (فاخوری، همان: ۳۶۱).

«نفوذ فرهنگ و ادب ایرانی بر فرهنگ عربی چنان غالب شد که بسیاری از محققان از جمله جاحظ، بیرونی و ابن خلدون، دولت عثمانی را دولت خراسانی و ساسانی می نامیدند» (محمدی، ۱۳۸۴: ۸۵).

«قامت الدولة العباسية على أكتاف الفُرس خاصةً والشعوبية عامة ونقلت قاعدة الدولة الى بغداد، فتحول وجه الدولة نحو فارس و غلبت فيها العادات و الأنظمة الفارسية» (فاخوری، همان: ۳۴۹-۳۵۸) [دولت عباسی به دست ایرانیان به صورت خاص و شعوبیه به صورت عام برپا شد و مرکز خلافت به بغداد منتقل شد. دولت رویکردی ایرانی داشت و شیوه ها نظام ایرانی بر آن غالب بود.]

«باسقوط امویان اقتدار اعراب از میان رفت و دولت عباسی که با پشتوانه ی ایرانیان به قدرت رسیده بود اعتماد چندانی به عناصر عربی نداشت و به آن ها اجازه ی قدرت یابی و تسلط بر امور کشور را نمی داد و مشاغل مهم را به ایرانیان می سپردند... به نحوی که سردار بزرگ سپاه، وزیران، والیان و دبیران همه از میان ایرانیان انتخاب می شدند. ایرانیان قصرهای خلفا را در بغداد به سبک کاخ های ساسانی در مدائن در آوردند.» (آیتی، ۱۳۷۲: ۷۲).

«لازم به ذکر است که نفوذ و سیطره ی ایرانیان چنان بود که مرکز خلافت را تغییر می دادند به گونه ای مرکز خلافت را از دمشق به کوفه و سپس به بغداد که به خراسان نزدیک بود منتقل

نمودند به طوری که بسیاری از محققان عصر عباسی را دوره‌ی اختلاط عرب با غیرعرب نامیده اند و علت این امر آن بود که ایرانیان و دیگر نژادها در دربار عباسیان حضور چشمگیر داشتند.» (الفاخوری، ۱۹۶۰: ۵۱۹).

در دوره‌ی عباسیان، نفوذ ایرانیان در حکومت تاجایی هست که جاحظ در این باره می گوید: «دولت عباسی دولت غیر عرب و خراسانی بود و دولت مروانیان عربی و بیابانی» (جاحظ، ۱۹۸۶: ۲۰۶). و درباره تأثیر پذیری عباسیان از ساسانیان در امور حکومتی چنین می گوید: «باید سخن را از شاهان ایرانی آغاز کنیم که پیشگام این کار بودند و ما قوانین حکومت و کشور داری را از آن‌ها گرفتیم و هم چنین چگونگی اداره‌ی امور و انتظام طبقات خواص و عوام و واداشتن هر طبقه به کار خود را از آن‌ها آموختیم» (جاحظ، ۱۹۱۴: ۴۱۱).

۷-۹. انگیزه‌ی عاطفی و عرق ایرانی

به گزاف نرفته ایم اگر بگوییم در کنار همه‌ی شرایط زمینه ساز و علم دوستی و شخصیت حقیقت جویی ابن مقفع، انگیزه‌ی عاطفی نیز وجود داشته و آن علاقه به زبان فارسی و مطالعه‌ی آثار ادبی و فرهنگ آن و عادات و رسوم ایرانیان و امور مربوط به حکومت و زندگی آنان بوده چه که ایرانی و فارس زبان بوده و مطالعه‌ی این آثار از جنبه‌ی روان شناختی اش باب میل وی بوده است.

۷-۹. نیاز جامعه‌ی عربی آن روز و شرایط اجتماعی

جامعه‌ی عربی آن زمان - دوره‌ی عباسی - که حکومتی نوپایه بوده برای تحکیم اساس خویش به الگویی بسیار قوی داشته که با سرمشق گیری از آن اصول حکومتی و کشورداری خود را تقویت بخشید و در چنین دوره و شرایطی چه الگویی بهتر از حکومت ساسانیان می بود که بادیینه‌ی بلندمدت و اصول حکومتی قوی و مستحکم و کشور داری عالی باشد، بنابراین زیرساخت خلفا توجه خود را به الگوگیری از حکومت ایرانیان و تدابیر سیاسی آنان متمرکز ساخته و از ترجمه‌هایی که در این زمینه به عمل می آمد استقبال فراوان صورت می گرفت. و از لحاظ شرایط اجتماعی نیز، جامعه عربی که ابن مقفع در آن زندگی می کرد، دارای پیوندی ژرف بین دو زبان و فرهنگ عربی و فارسی بود و گو که انگاره‌ی اجتماعی و فرضی همگانی بود که مطالعه‌ی آثار و فرهنگ ایرانی و فارسی بپردازند و به انتقال اندیشه یا اگر خود توان آ» را نداشتند به یادگیری آن و استقبال از آن - توسط انتقال دهندگان و مترجمان - بپردازند باشد که با عصر و جامعه‌ی خود همگام و هم صدا پیش روند، جامعه‌ی ای که در تاروپود آن پژواک فرهنگ ایرانی طنین انداز گشته است، پژواکی که گریز از شنیدن و هم نوایی با آن نیست.

۸-۹. ابن مقفع، پیشاهنگ ادبیات تطبیقی

بنابراین درمی یابیم که ابن مقفع زاینده فرهنگ ژرف و گسترده یا ایرانی می باشد که توانسته این فرهنگ را با زبان عربی آمیخته و دستاورد پیونداین دو زبان و فرهنگ ادبیاتی است سرشار و غنی. این ادبیات اگرچه در ظاهر و نگارش عربی می باشد ولی در باطن و واقعیت امر، فارسی است. ابن مقفع با استفاده از علاقه ی حاکمان و زمامداران عرب به کسب اطلاع و آگاهی از رویدادهای حکومت ساسانیان و سیره ی پادشاهان آنان و سازمان های اداری و حکومتیشان، توانست بخش زیاد و چشمگیری از این فرهنگ را به عربی ترجمه نماید و حیط عربی را متأثر از محیط ایرانی گرداند که از این نقشش بین دوزبان می توان به نقشی جدید برای او دست یافت و او را طلایه داران و بلکه طلایه دار ابیات تطبیقی نامید.

«ادبای بیدار یک ملت باید آثار ارزشمند دیگران را در خود هضم کرده و آن را درسبکی نو بازسازی و در آفرینش دیگر به مردم عرض کنند» (سامرای، ۱۳۷۶: ۵۵۶).

با نظر بر نقش بسزا و سرنوشت سازی که ابن مقفع در ترجمه ی کتب نامی پهلوی به عربی دارد و در جای جای تاریخ عصر عباسی ردپایی از تاثیر و نقش او را در عرصه ی ترجمه می یابیم، به یقین می توان وی را یکی از همین ادبای بیدار مد نظر غنیم هلال - در کتاب سامرای - به شمار آورد که نقشی پررنگ و نگار و کارآمد در انتقال اندیشه های ایرانی به عربی داشته است. این ایجاد ارتباط بین دو جامعه و دوزبان و دوفرهنگ؛ یکی از نوع فارسی و ایرانی و دیگری عربی، خود می تواند رویکردی تطبیقی و بلکه هموار ساز راه فن تطبیق و ادبیات تطبیقی به شمار رود که ابن مقفع آن را برای افراد پسین خود به گونه ای بسیار خوب و غنی هموار ساخته است. تا جایی که محجوب براین باور است که: «یکی از علل پیدایش ادبیات تطبیقی، ترجمه ی کتاب کليلة و دمنه است». (محجوب، ۱۳۴۹: ۲۰).

نتیجه

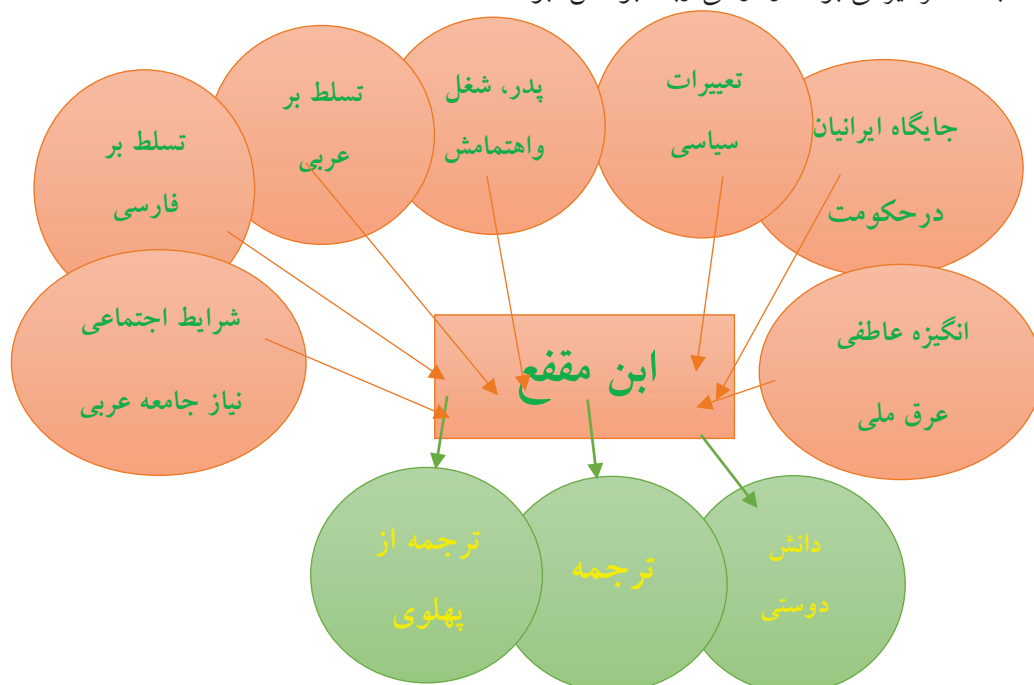
از پژوهش حاضر نتایج زیر حاصل می شود:

- ۱- ابن مقفع ایرانی الأصل بوده، در ایران متولد شده و رشد و نمو یافته ولی رشد علمی و ادبی اش در جامعه ی عربی آن هم بیشتر در دوران حکومت نوپای عباسی بوده است.
- ۲- عامل انتقال فرهنگ ایرانی به جامعه ی عربی و پیوند دهنده ی میان دو زبان فارسی و عربی می باشد.

- ۳- زرتشتی بوده بعد از پیوستن به حکومت عباسی اسلام آورده ولی در اسلامش ناهمخوانی دیدگاه ها وجود دارد. ۴- آثاری در زمینه ی تالیف و ترجمه دارد ولی ترجمه هایش بسیار بیش

تر از تالیفاتش می باشد، و بیشتر از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده است و به دلیل نقش بی نظیرش در ترجمه که نوعی انتقال فرهنگ نیز هست، می توان او را پیشاهنگ ادبیات تطبیقی قلمداد کرد.

۵- عوامل گوناگونی در علم دوستی، توجه بیش ترش به ترجمه و به ویژه ترجمه از پهلوی، تاثیر گذاشته که در نگارزیر می بینیم (بنابراین ویژگی دانش دوستی و ناهمسانی درگرایش به ترجمه و تالیف و زبان پهلوی بادیگرزبان ها، پدیده ای ناآگاهانه و پیشامدی و بی علت یا صرفا به خاطر ایرانی بودن و فارسی زبان بودنش نبوده است):



شکل ۱) بیان گر ۷ عوامل موثر در سه ویژگی ابن مقفع - نویافته‌ی اصلی پژوهش)

کتابنامه

- امین، احمد (د.ت)؛ *ضحی الإسلام*، ج ۱، بیروت، دار الکتب العربی.
- ابن جوزی، ابو الفرج (۱۴۱۲)؛ *المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک*، محقق: محمد عبدالقادر عطاء، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن مقفع، عبدالله (۱۴۰۹)؛ *آثار ابن مقفع*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- بلاذری، احمد (۱۳۹۸)، *فتوح البلدان*، تحقیق محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۱۹۱۴)؛ *التاج فی اخلاق الملوک*، تحقیق احمد زکی پاشا، بغداد.

۵۶۰ / محور: مطالعات زبانی و ادبی / الدراسات اللغوية والأدبية

- جهشيارى، محمد (۱۹۶۶)؛ الوزراء والكتاب، قاهره.
- الحوفى، محمد احمد (۱۹۶۸)، تيارات ثقافية بين العرب والفرس، قاهره، دار النسيفه.
- خليل زخريا، الياس (۱۹۶۶)؛ كليله ودمنه، بيروت، دار الاندلس.
- سينغ سندها، دلارا (۱۹۵۶)؛ ابن مقفع، حياته، آثاره ونفوذ الافكار الفارسية فى اللغة العربية، بيروت، الجامعة الأميركية.
- ضيف، شوقى (۱۴۲۷)؛ تاريخ الأدب العربى العباسى الأول، قم، ذوى القربى.
- عبود، مارون (۱۹۶۰)؛ أدب العرب، بيروت، دار الثقافة.
- غفرانى خراسانى، محمد (۱۹۶۵)؛ عبدالله بن مقفع، مصر، الدار القومية.
- الفاخورى، حنا (۱۹۸۷)، تاريخ الأب العربى، الطبعة الثانية، طهران، طوس.
- ابن اثير، عز الدين (۱۳۷۴)؛ تاريخ كامل، ترجمه سيد محمد حسين روحانى، تهران، اساطير.
- الفاخورى، حنا (۱۳۷۲)؛ تاريخ الأدب العربى (از عصر جاهلى تا قرن معاصر)، ترجمه عبدالمحمد آيتى، چاپ هشتم، تهران، طوس.
- اقبال آشتياني، عباس (۱۹۲۶)؛ شرح حال عبدالله بن مقفع فارسى، برلين.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۹۲)، فرهنگ معاصر عربى - فارسى، چاپ پانزدهم، تهران، نشر نى.
- آذرنوش، آذرتاش و زرياب خويى، عباس (۱۳۷۰)؛ ابن مقفع، جلد چهار، دايرة المعارف بزرگ اسلامى.
- ۱۹- زرين كوب، عبدالحسين (۱۳۷۵)؛ تاريخ مردم ايران از پايان ساسانيان تا پايان دوره ي آل بويه، جلد دو، تهران، امير كبير.
- سامرايى، ابراهيم (۱۳۷۳)؛ زبان شناسى تطبيقى، ترجمه سيد حسن سيدى، سبزوار، تربيت معلم.
- صديقى، غلامحسين (۱۳۷۲)؛ جنبش هاى دينى ارانى در قرن دوم وسوم هجرى، ماهشهر، پاژنگ.
- ۲۲- ضيف، شوقى (۱۳۹۶)؛ هنروسبك هاى نشر عربى، ترجمه مرضيه آباد و روح الله مهدويان طرقيه، چاپ اول، مشهد، دانشگاه فردوسى.
- ۲۳- كريستن، سن آرتور (۱۳۷۸)؛ ايران در زمان ساسانيان، ترجمه رشيد ياسمى، تهران، صداى معاصر.
- ۲۴- محجوب، محمد جعفر (۱۳۴۹)، درباره ي كليله ودمنه، چاپ دوم، تهران، خوارزمى.
- ۲۵- محمدى ملاييرى، محمد (۱۳۸۴)؛ فرهنگ ايرانى پيش از اسلام، چاپ پنجم، تهران، طوس.
- ۲۶- ممتحن، حسينعلى (۱۳۶۸)؛ نهضت شعويه، بى جا، باورداران.
- ۲۷- مينوى، مجتبى (۱۳۱۱)، نامه تسربه گشنسب، تهران، خوارزمى.
- ۲۸- همايى، جلال الدين (۱۳۷۰)، معانى ويان، چاپ اول، نشر هما.
- ۲۹- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۹)؛ «ابن مقفع»، دايرة المعارف بزرگ اسلامى، ج ۴، صص ۶۲۲-۶۶۷.

پژوهش‌های میان رشته‌ای در پرتو زبان عربی و جریان‌های ادبی (ISC) / ۵۶۱

- ۳۰- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۵۵)؛ «اعتقاد و دل‌بستگی ایرانیان به آیین ملی»، علوم انسانی گوهر، شماره ۴۱، صص ۴۱۷-۴۲۱.
- ۳۱- فائزی، مجتبی (۱۳۲۹)؛ «ابن مقفع ۲»، زبان و ادبیات، ارمغان، شماره ۲۴۳، صص ۱۴۱-۱۴۴.